

و هو الاخبار الجازم بحق لازم على المخبر أو بما يستتبع حقاً أو حكماً عليه، أو بنفى حق له أو ما يستتبعه كقوله: له أو لك على كذا، أو عندي أو في ذمتي كذا، أو هذا الذي في يدي لفلان، أو انى جنيت على فلان بكذا، أو سرقت أو زنيت و نحو ذلك ممّا يستتبع القصاص أو الحد الشرعى، أو ليس لى على فلان حق، أو أن ما أتلفه فلان ليس منى و ما أشبه ذلك بأى لغة كان، بل يصح إقرار العربى بالعجمى و بالعكس، و الهندي بالتركى و بالعكس إذا كان عالماً بمعنى ما تلفظ به فى تلك اللغة، و المعتبر فيه الجزم بمعنى عدم إظهار التردد و عدم الجزم به، فلو قال: أظن أو أحتمل أن لك على كذا ليس إقراراً.

اقرار، خبر دادن جزمى است به حق لازمى بر شخصى كه خبر مى دهد يا به چيزى كه حقى يا حكى را بر عليه او در پى دارد يا به نفى حقى براى او يا چيزى كه نفى حق را در پى دارد، مانند قول او: «برای او یا برای تو بر من چنین است» یا «نزد من یا در ذمه من چنین است» یا «این كه در دستم است مال فلانى است» یا «بر فلانى چنین جنایتی ایجاد كردم» یا «دزدى كردم» یا «زنا كردم» و مانند این ها - از چیزهایی كه قصاص یا حدّ شرعى در پى دارد - یا «من بر فلان كس حقى ندارم» یا «آنچه را كه فلانى تلف كرد مال من نیست» و آنچه كه شباهت به این ها دارد و به هر لغتى كه باشد، بلکه اقرار شخص عرب به عجمى و برعكس و شخص هندی به تركى و برعكس در صورتى كه به معنای آنچه كه در آن لغت به آن تلفظ نموده عالم باشد، صحیح است. و معتبر است كه جزم داشته باشد؛ به این معنی كه اظهار تردید و عدم جزم به آن ننماید، پس اگر بگوید: «گمان مى برم یا احتمال مى دهم كه تو بر من چنین چیزی داری» اقرار محسوب نمى شود.

مسأله ۱. يعتبر فى صحة الإقرار بل فى حقيقته و أخذ المقر بإقراره كونه دالاً على الاخبار المزبور بالصراحة أو الظهور، فان احتمل إرادة غيره احتمالاً يخل بظهوره عند أهل المحاوره لم يصح، و تشخيص ذلك راجع إلى العرف و أهل اللسان كسائر التكلّمات العاديه، فكل كلام و لو لخصوصيه مقام يفهم منه أهل اللسان أنه قد أخبر بثبوت حق عليه أو سلب حق عن نفسه من غير تردید كان إقراراً، و إن لم يفهم منه ذلك من جهة تطرق الاحتمال الموجب للترديد و الإجمال لم يكن إقراراً.

مسأله ۱ - در صحت اقرار، بلکه در حقیقت آن و گرفتن مقرّ، به اقرارش معتبر است كه با صراحت یا با ظهورش دلالت بر اخبار مذکور بنماید، پس اگر احتمال داده شود كه غیر آن را اراده نموده به طوری كه نزد اهل محاوره، به ظهور آن اخلاص وارد مى كند، صحیح نیست. و در تشخيص آن به عرف و اهل زمان رجوع مى شود، مانند سایر صحبت های عادى مردم، پس هر كلامى كه - ولو به جهت خصوصیت مقام - اهل زبان از آن بفهمند كه به ثبوت حقى بر او یا سلب حقى از خودش بدون تردید خبر مى دهد، اقرار مى باشد و اگر چنین اخبارى از آن فهمیده نشود از این جهت كه احتمال موجب تردید و موجب اجمال، در آن راه پیدا كند، اقرار نمى باشد.

مسأله ۲. لا يعتبر فى الإقرار صدوره من المقرّ ابتداءً، أو كونه مقصوداً بالإفاده، بل يكفى كونه مستفاداً من تصدیقه لكلام آخر، واستفادته من كلامه بنوع من الاستفاده، كقوله: «نعم» فى جواب من قال: «لى عليك كذا» أو «أنت جنيت على فلان»، وكقوله فى جواب من قال: «استقرضت منى ألفاً» أو «لى عليك ألف»؛ «رددته» أو «أديته»، فإنه إقرار بأصل ثبوت الحقّ عليه ودعوى منه بسقوطه، ومثل ذلك ما إذا قال - فى جواب من قال: «هذه الدار التى تسكنها لى» - «اشتريتها

منك»، فَإِنَّ الإخبار بالاشترَاء اعتراف منه بثبوت الملك له ودعوى منه بانتقاله إليه. نعم، قد توجد قرائن على أَنَّ تصدیقه لكلام الآخر ليس حقیقیاً، فلم يتحقق الإقرار، بل دخل في عنوان الإنكار، كما إذا قال في جواب من قال: «لی عليك ألف دينار»: «نعم» أو «صدقت»؛ مع صدور حركات منه دلّت على أنه في مقام الاستهزاء و التهكم وشدّة التعجّب و الإنكار.

مسألة ۲ - در اقرار، معتبر نیست که ابتداءً از مقر صادر شود یا مورد قصد و افاده مقر باشد، بلکه اگر از تصدیق کلام دیگری توسط مقر استفاده شود و از کلام مقر به نوعی فهمیده شود کفایت می کند؛ مانند قول او: «بلی» در جواب کسی که گفته: «برای من بر تو چنین است» یا «تو بر فلانی جنایت کردی» و مانند قول او: «رد کردم» یا «آن را ادا کردم» در جواب کسی که گفته: «از من هزار قرض کردی» یا «هزار به من بدهکاری» زیرا این کلام اقراری است به اصل ثبوت حق بر او و ادعایی است از او به سقوط آن حق. و مثل آن این است که در جواب کسی که گفته: «این خانه ای که نشسته ای مال من است» بگوید: «آن را از تو خریدم» زیرا اخبار به خریدن آن، اعتراف است به این که ملک برای طرف ثابت است و ادعایی است از او که به او منتقل شده است. البته اگر قرائنی وجود داشت که تصدیق کلام دیگری توسط او، حقیقی نباشد، اقرار تحقق پیدا نمی کند، بلکه در عنوان انکار داخل می شود؛ مانند این که در جواب کسی که گفته: «من از تو هزار دینار طلب دارم» بگوید: «بلی» یا «تصدیق می کنم» با حرکاتی که دلالت دارد بر این که او در مقام استهزاء و ریشخند و تعجب شدید و انکار است.

مسألة ۳. يشترط في المقرّبة أن يكون أمراً لو كان المقر صادقاً في إخباره كان للمقر له حق الإلزام عليه و مطالبته به، بأن يكون مالاً في ذمته عيناً أو منفعةً أو عملاً أو ملكاً تحت يده أو حقاً يجوز مطالبته، كحق الشفعة و الخيار و القصاص، و حق الاستطرار في درب مثلاً، و إجراء الماء في نهر، و نصيب الميزاب في ملك، و وضع الجذوع على حائط أو يكون نسباً أو جب نقصاً في الميراث أو حرماناً في حق المقر و غير ذلك أو كان للمقر به حكم و أثر كالإقرار بما يوجب الحد.

مسألة ۳ - در مقرّ به (آنچه که به آن اقرار شده) شرط است که امری باشد که اگر مقر در اخبارش صادق بود، مقر له (کسی که به نفع او اقرار شده) حق داشته باشد بر او الزام نموده و آن را مطالبه نماید به این که مقرّ به، مال در ذمه او باشد؛ چه عین باشد یا منفعت و چه عمل یا ملک تحت اختیار او و یا حقی که مطالبه آن جایز است - مانند حق شفعه و حق خيار و حق قصاص و حق عبور در کوچه مثلاً و حق جاری کردن آب در نهر و نصب کردن ناودان در ملکی و گذاشتن چوب ها بر دیواری - یا نسبی باشد که موجب نقص در میراث یا محروم شدن در حق مقر شود و غیر این ها، یا برای مقر به، حکم و اثری باشد مانند اقرار به چیزی که موجب حدّ است.

مسألة ۴. انما ينفذ الإقرار بالنسبة إلى المقر، و يمضى عليه فيما يكون ضرراً عليه، لا بالنسبة إلى غيره و لا فيما يكون فيه نفع له، فإن أقرّ بأبوة شخص له و لم يصدقه و لم ينكره يمضى إقراره في وجوب النفقة عليه لا في نفقته على المقر أو في توريثه .

مسألة ۴ - اقرار نسبت به مقر در صورتی نافذ است و بر او امضا می شود که نسبت به او ضرر داشته باشد، نه نسبت به غیر او و نه نسبت به نفعی برای او، پس اگر اقرار کند که شخصی پدر او است، ولی آن شخص نه او را تصدیق کند و نه انکار، اقرارش در وجوب نفقه بر آن شخص امضا می شود، نه در وجوب نفقه او بر مقر یا در ارث بردن مقر از او.

مسأله ۵. یصح الإقرار بالمجهول و المبهم، و یقبل من المقر و یلزم و یطالب بالتفسیر و البیان و رفع الإبهام، و یقبل منه ما فسر به، و ألزم « لك عندي شيء » : « یلزم به لو طابق تفسیره مع المبهم بحسب العرف و اللغه و أمكن بحسبهما أن يكون مراداً منه، فلو قال لك عندي : « بالتفسیر فان فسر به بأي شيء صح كونه عنده یقبل منه و إن لم يكن متمولاً كهرة مثلاً أو نعل خلق لا يتمول، و أما لو قال لم یقبل منه إلا إذا كان ما فسر به من الأموال عرفاً و إن كانت ماليته قليلة جداً.

مسأله ۵. اقرار به مجهول و مبهم صحیح است و از مقر قبول است و ملزم و مطالبه می شود که توضیح دهد و بیان کند و ابهام را برطرف نماید، و آنچه را که تفسیر نماید قبول است و اگر در عرف و لغت، آنچه را که تفسیر کرده با مبهم مطابقت داشته باشد و ممکن باشد که به حسب عرف و لغت، همان مقصودش باشد، ملزم به آن می شود. بنا بر این اگر بگوید: «تو نزد من چیزی داری» ملزم به تفسیر می شود، پس اگر آن را به هر چیزی که صحیح باشد که نزد او باشد تفسیر نماید، از او قبول می شود اگرچه مالیت نداشته باشد مانند گربه مثلاً یا کفش که نه ای که مالیت نداشته باشد و اما اگر بگوید: «تو نزد من مالی داری» از او قبول نمی شود، مگر این که آنچه که تفسیر کرده عرفاً از اموال باشد؛ اگرچه مالیت آن جداً کم باشد.

مسأله ۶. لو قال فان كان المقر به في الذمة سقط حقه بحسب الظاهر إذا كان « ليس لي ما عينت : « عین ألزم به لا بغيره، فان لم یصدقه المقر له و قال في مقام الاخبار عن الواقع لا إنشاء الإسقاط لو جوزناه بمثله، و إن كان عیناً كان بينهما مسلوباً بحسب الظاهر عن كل منهما، فببقی إلى أن يتضح الحال، و لو برجوع المقر عن إقراره أو المنكر عن إنكاره، و لو ادعى عدم المعرفة حتى یفسره فان صدقه المقر له و قال : أنا أيضاً لا أدري فالأقوي القرعة و إن كان الأحوط التصالح، و إن ادعى المعرفة و عین أحدهما فان صدقه المقر فذاك و إلا فله أن یطالبه بالبینه، و مع عدمها فله أن یحلفه، و إن نكل أو لم یمكن إحلافه یكون الحال كما لو جهلا معاً، فلا محيص عن التخلص بما ذكر فيه.

مسأله ۶. اگر بگوید: «یکی از این دو - از آنچه که در اختیارش است - مال تو است» یا «تو بر من یا یک وزنه گندم یا یک وزنه جو داری» ملزم به تفسیر و رفع ابهام می شود؛ پس اگر تعیین نماید ملزم به همان می شود، نه به غیر آن. پس اگر مقر له او را تصدیق نکند و بگوید: «آنچه را که تعیین کردی مال من نیست» پس اگر مقرّ به در ذمه باشد، حقیقت به حسب ظاهر ساقط می شود در صورتی که در مقام اخبار از واقع باشد، نه انشاء اسقاط؛ اگرچه انشاء اسقاط را با مانند چنین عبارتی تجویز نماییم. و اگر مقرّ به عین باشد، مربوط به آن دو نفر است، ولی به حسب ظاهر از هر دوی آن ها مسلوب است و به همان حال باقی می ماند تا وضعیت آن روشن شود ولو به رجوع مقر از اقرارش یا منکر از انکارش. و اگر مقرّ ادعای ندانستن نماید که به این جهت نمی تواند آن را تفسیر کند، پس اگر مقرّ له او را تصدیق کند و بگوید: «من هم نمی دانم» پس بنابر اقوی قرعه ثابت است؛ اگرچه احتیاط (مستحب) آن است که مصالحه شود. و اگر مقرّ له ادعای ندانستن کند و یکی از آن ها را تعیین نماید، پس اگر مقرّ او را تصدیق نماید، که همان است وگرنه حق دارد از او بیّنه بخواهد و با نبود بیّنه حق دارد او را قسم بدهد و اگر نکول کند یا قسم دادن او امکان نداشته باشد حال و وضع مانند آن است که هر دو ندانند؛ پس چاره ای نیست از این که به آنچه که ذکر شد، تخلص پیدا کنند.

مسأله ۷. كما لا یضر الإبهام و الجهالة في المقر به لا یضران في المقرّ له، فلو قال و یلزم بالتعین فمن عینة یقبل، و یكون هو المقرّ له، فان صدقه الآخر فهو، و إلا تقع المخاصمة بینة « الدار التي یبدي لأحد هذین یقبل و بین من عینة المقر، و لو ادعى عدم المعرفة و صدّقه فيه سقط عنه الإلزام بالتعین، و لو ادعیا أو أحدهما علیه العلم كان القول قوله بیّمینه.

مسئله ۷- همان طور که ابهام و جهالت در مقر به ضرری نداشتند در مقر له هم ضرری ندارند، پس اگر بگوید: «این خانه ای که در دستم است ملک یکی از این دو نفر است» قبول می شود و ملزم به تعیین می شود، پس کسی را که تعیین کند، قبول است و او مقرّله می باشد و اگر آن دیگری او را تصدیق کند همان است وگرنه بین او و بین کسی که توسط مقرّ تعیین شده، مخاصمه واقع می شود. و اگر ادعای ندانستن کند و هر دو او را در این ادعا تصدیق نمایند، الزام او به تعیین ساقط می شود. و اگر هر دو یا یکی از آن ها بر او ادعای علم نمایند، قول، قول مقرّ است با قسم خوردنش.

مسئله ۸- يعتبر في المقر البلوغ والعقل والقصد والإختيار، فلا اعتبار بإقرار الصبي والمجنون والسكران، وكذا الهزل والساهي والغافل والمكره، نعم لا يبعد صحة إقرار الصبي إن تعلق بماله أن يفعله، كالوصية بالمعروف ممن له عشر سنين.

مسئله ۸- در مقرّ، بلوغ و عقل و قصد و اختیار معتبر است؛ پس اقرار بچه و دیوانه و مست و همچنین شوخی کننده و سهو کننده و غافل و شخص اکراه شده، اعتبار ندارد. البته بعید نیست که اقرار بچه در صورتی که به چیزی که حق دارد آن را انجام دهد تعلق پیدا کند - مانند وصیت به معروف از کسی که دارای ده سال است - صحیح باشد.

مسئله ۹- إن أقر السفیه المحجور علیه بمال فی ذمته أو تحت یده لم یقبل، و یقبل فیما عدا المال كالطلاق و الخلع بالنسبة إلى الفراق لا الفداء، و كذا فی كل ما أقر به و هو یشتمل علی مال و غیره لم یقبل بالنسبة إلى المال كالسرقة، فیحد إن أقر بها، و لا یلزم بأداء المال .

مسئله ۹- اگر سفیهی که محجور علیه است به مالی در ذمه اش یا زیر دستش اقرار کند، قبول نمی شود. و در غیر مال مانند طلاق و خلع نسبت به جدایی قبول می شود - نه نسبت به فداء دادن. و همچنین است در هر چیزی که به آن اقرار کند و مشتمل بر مال و غیر مال باشد، که نسبت به مال قبول نمی شود مانند سرقت، پس در صورت اقرار به آن، حدّ زده می شود، ولی به ادای مال ملزم نمی شود.

مسئله ۱۰- یقبل إقرار المفلس بالدين سابقاً و لاحقاً، لكن لم یشارك المقر له مع الغرماء بتفصیل مَرّ فی کتاب الحجر، كما مرّ الکلام فی إقرار المريض بمرض الموت، و أنه نافذ إلا مع التهمة فینفذ بمقدار الثلث.

مسئله ۱۰- اقرار مفلس به دین سابق و لاحق، قبول می شود، لیکن مقرّله با طلبکارها شریک نمی شود، به تفصیلی که در کتاب حجر گذشت. همان گونه که بحث در اقرار مریض به مرض موت، گذشت و این که این اقرار نافذ است، مگر این که متهم باشد، که در این صورت به مقدار ثلث، نافذ می باشد.

مسئله ۱۱- لو ادعی الصبی البلوغ فان ادعاه بالإنبات اختبر، و لا یثبت بمجرد دعواه، و كذا إن ادعاه بالسن، فإنه یطالب بالبینة، و أما لو ادعاه بالإحتلام فی الحد الذي یمكن وقوعه فثبوته بقوله بلا یمین بل معها محل تأمل و إشكال.

مسئله ۱۱- اگر بچه ادعای بلوغ کند، چنانچه ادعایش به روییدن موی عانه باشد، آزمایش می شود و به مجرد ادعای او بلوغ ثابت نمی شود. و همچنین است اگر ادعایش به سن باشد، که باید از او مطالبه یمینه شود. و اما اگر ادعایش به احتلام باشد در حدی که وقوع آن ممکن باشد، ثبوت آن با گفته او بدون قسم، بلکه با قسم، مورد تأمل و اشکال است.

مسأله ۱۲. يعتبر في المقر له أن يكون له أهلية الإستحقاق، فلو أقر لدابة بالدين لغا، و كذا لو أقر لها بملك، و أما لو أقر لها أو لهذا مريداً به ذلك فالظاهر أنه يقبل و يحكم بمالكية مالکها، « هذا الجبل مختص بهذا الفرس: « باختصاصها بجبل و نحوه كأن يقول كما أنه يقبل لو أقر لمسجد أو مشهد أو مقبرة أو رباط أو مدرسة و نحوها بمال خارجي أو دين، حيث ان المقصود منه في التعارف اشتغال ذمته ببعض ما يتعلق بها من غلة موقوفاتها أو المنذور أو الموصى به لمصالحها و نحوها.

مسأله ۱۲. در مقرّله معتبر است که دارای اهلیت استحقاق باشد، پس اگر برای چهارپایی اقرار به دین نماید لغو است. و همچنین اگر برای چهارپا اقرار به ملک نماید. و اما اگر برای آن اقرار به اختصاصش به جُلّ و مانند آن بنماید مثل این که بگوید: «این جُلّ مختص به این اسب است» یا «برای این اسب است» در حالی که قصدش همان اختصاص باشد، ظاهر آن است که قبول است و حکم به مالکیت مالک آن می شود، چنان که اگر برای مسجد یا زیارتگاه یا مقبره یا کاروانسرا یا مدرسه و مانند این ها به مال خارجی یا به دینی اقرار نماید قبول می شود؛ زیرا مقصود از آن در عرف، مشغول شدن ذمه اش است به بعضی از چیزهایی که به آن ها تعلق دارد، از قبیل غله موقوفات یا چیز نذری یا آنچه که برای مصالح آن ها بدان وصیت شده و مانند آن ها.

مسأله ۱۳. لو كذب المقر له المقر في إقراره، فإن كان المقر به ديناً أو حقاً لم يطالب به المقرّ، وفرغت ذمته في الظاهر، و إن كان عيناً كانت مجهولة المالك بحسب الظاهر، فتبقى في يد المقرّ أو الحاكم إلى أن يتبين مالکها. هذا بحسب الظاهر. و أمّا بحسب الواقع فعلى المقرّ -بينه وبين الله تعالى- تفریغ ذمته من الدين، وتخليص نفسه من العين بالإيصال إلى المالك و إن كان بدسه في أمواله، ولو رجع المقرّ له عن إنكاره يلزم المقرّ بالدفع مع بقائه على إقراره، وإلا ففيه تأمل.

مسأله ۱۳. اگر مقرّله، اقرار مقرّ را تکذیب نماید، چنانچه مورد اقرار دین یا حق باشد آن چیز از مقرّ مطالبه نمی شود و ذمه اش به حسب ظاهر فارغ می شود. و اگر عین باشد به حسب ظاهر مجهول المالك می باشد، پس در دست مقرّ یا حاکم باقی می ماند تا مالکش معلوم شود. این به حسب ظاهر است و اما به حسب واقع، پس بر مقرّ است که بین خود و خداوند تعالی ذمه اش را از دین فارغ نماید و خودش را با رساندن عین به مالک - هر چند که آن را مخفیانه در داخل اموال او قرار بدهد - خلاص نماید. و اگر مقرّله از انکارش رجوع کند، بر مقرّ در صورتی که بر اقرارش باقی باشد، لازم است که آن را بپردازد وگرنه در آن تأمل است.

مسأله ۱۴. لو أقرّ بشيء ثمّ عقّبه بما يصادّه وينافيه، يؤخذ بإقراره ويلغى ما ينافيه، فلو قال: «له على عشرة، لا بل تسعة» يلزم بالعشرة. ولو قال: «له على كذا، و هو من ثمن الخمر أو بسبب القمار» يلزم بالمال ولا يسمع منه ما عقّبه. وكذا لو قال: «عندي ودیعة و قد هلكت»، فإنّ إخباره بتلفها ينافى قوله: «عندي» الظاهر في وجودها عنده. نعم، لو قال: «كانت له عندي ودیعة و قد هلكت» فلا تنافی بينهما، و هو دعوى لا بدّ من فصلها على الموازين الشرعية.

مسأله ۱۴. اگر به چیزی اقرار کند، سپس پشت سر آن ضد و منافی آن را بیاورد، به اقرارش گرفته می شود و منافی آن لغو می باشد، پس اگر بگوید: «او بر من ده عدد فلان چیز را دارد، نه ده عدد ندارد بلکه نه عدد دارد» ملزم به ده می باشد. و اگر بگوید: «او بر من چنین دارد و آن از ثمن شراب یا به سبب قمار است» ملزم به مال می شود و آنچه را که پشت سر آن آورده مسموع نمی باشد. و همچنین است اگر بگوید: «نزد من ودیعه ای است و آن از بین رفته است»؛ زیرا اخبار او به از بین رفتن آن منافی قولش است که گفت «نزد من است» که این جمله ظاهر است در این که نزد او وجود دارد، ولی اگر

بگوید: «برای او نزد من ودیعه ای بود و از بین رفت» منافاتی بین آن ها نمی باشد و آن ادعایی است که باید بر طبق موازین شرعی، فیصله داده شود.

مسئله ۱۵. لیس الاستثناء من التعقیب بالمنافی، بل یكون المقر به ما بقى بعد الاستثناء إن كان من المثبت، ونفس المستثنى إن كان من المنفی، فلو قال:

«هذه الدار التي بیدی لزيد إلا القبة الفلانية» كان إقراراً بما عداها، ولو قال:

«لیس له من هذه الدار إلا القبة الفلانية» كان إقراراً بها. هذا إذا كان الإخبار متعلقاً بحق الغير عليه. و أما لو كان متعلقاً بحقه على الغير كان الأمر بالعكس، فلو قال: «لی هذه الدار إلا القبة الفلانية» كان إقراراً بالنسبة إلى نفی حقه عن القبة، فلو ادعى بعده استحقاق تمام الدار لم یسمع منه. ولو قال: «لیس لی من هذه الدار إلا القبة الفلانية» كان إقراراً بعدم استحقاق ما عدا القبة.

مسئله ۱۵. استثنا، از قبیل آوردن چیز منافی بعد از اقرار نمی باشد، بلکه مورد اقرار چیزی است که بعد از استثنا باقی می ماند، اگر استثنا از مثبت باشد؛ و خود مستثنی است اگر از منفی باشد؛ پس اگر بگوید: «این خانه ای که دستم است مال زید است مگر فلان اتاق» اقرار به غیر از آن اتاق است و اگر بگوید: «او در این خانه چیزی ندارد مگر فلان اتاق» اقرار به اتاق می باشد. این در صورتی است که اخبار به حق دیگری که بر او تعلق دارد باشد و اما اگر متعلق به حق خودش بر دیگری باشد امر عکس آن است؛ پس اگر بگوید: «این خانه مال من است مگر فلان اتاق» اقرار است به این که حقی بر آن اتاق ندارد، پس اگر بعد از آن ادعا کند که تمام خانه را استحقاق دارد، مسموع نمی باشد. و اگر بگوید: «برای من چیزی از این خانه نیست مگر فلان اتاق» اقرار است به این که غیر از اتاق را استحقاق ندارد.

مسئله ۱۶. لو أقر بعین لشخص ثم أقر بها لشخص آخر كما إذا قال له، و أغرم للثانی بقیمتها.

مسئله ۱۶. اگر عینی را برای شخصی اقرار کند سپس آن را برای شخص دیگری اقرار نماید، مانند این که بگوید: «این خانه مال زید است» سپس بگوید: «مال عمرو است» حکم می شود که مال اولی است و به زید داده می شود و قیمت آن را (هم) برای دومی غرامت می کشد.

مسئله ۱۷. من الأقاریر النافذة الإقرار بالنسب كالبنوة والأخوة ونحوهما، والمراد بنفوذہ إلزام المقر وأخذہ بإقراره بالنسبة إلى ما علیه من وجوب إنفاق و حرمة نکاح أو مشارکته معه فی إرث أو وقف و نحو ذلك و أما ثبوت النسب بینهما بحیث یترتب جمیع آثاره ففیه تفصیل، و هو أنه إن كان الإقرار بالولد و كان صغيراً غیر بالغ یثبت به ذلك إن لم یکذبه الحس و العادة - كالإقرار ببنوة من یقاربه فی السن بما لم یجر العادة بتولده من مثله - و لا الشرع - كإقراره ببنوة من كان ملتحقاً بغيره من جهة الفراش و نحوه - و لم ینازعه فیہ منازع فینفذ إقراره، و یترتب علیه جمیع آثاره، و یتعدی الی أنسابهما، فیثبت به کون ولد المقر به حفیداً للمقر، و ولد المقر أماً للمقر به، و أبیه جده، و یقع التوارث بینهما، و کذا بین أنسابهما بعضهم مع بعض، و کذا الحال لو كان کبیراً و صدق المقر مع الشروط المزبورة، و ان كان الإقرار بغير الولد و ان كان ولد فان كان المقر به کبیراً و صدقه أو صغيراً و صدقه بعد بلوغه مع إمكان صدقه عقلاً و شرعاً یتوارثان ان لم یکن لهما وارث معلوم

محقق، و لا يتعدى التوارث الى غيرهما من أنسابهما حتى أولادهما، و مع عدم التصادق أو وجود وارث محقق غير مصدق له لا يثبت بينهما النسب الموجب للتوارث إلا بالبيّنة.

مسألة ۱۷. از اقرارهایی که نافذ می باشد، اقرار به نسب مانند بنوّت و اخوّت و مانند این ها می باشد. و منظور از «نفوذ اقرار»، الزام مقرّ و گرفتن او به اقرارش است نسبت به آنچه که بر ضرر او است: از وجوب نفقه دادن و حرمت ازدواج یا مشارکت او با مقر در ارث یا وقف و مانند این ها. و اما ثبوت نسبت بین آن ها به طوری که جمیع آثار بر آن مترتب شود، دارای تفصیل است و تفصیل آن این است که اگر اقرار به فرزند باشد و او صغیر غیر بالغ باشد، با اقرار ثابت می شود به شرط این که حسّ و عادت، آن را تکذیب ننماید مانند اقرار به بنوّت کسی که در سن، نزدیک او است که به طور عادی تولد او از مثل او ممکن نیست و به شرط این که شرع مقدس، آن را تکذیب ننماید مانند اقرار او به بنوّت کسی که از جهت فراش و مانند آن به دیگری ملحق می باشد و به شرط این که کسی در آن با او منازعه نکند، پس در این صورت اقرارش نافذ می باشد و جمیع آثار بر آن مترتب است و به انساب آن ها تعدی می کند؛ پس با آن ثابت می شود که فرزند «مقرّ به» نوه مقرّ و فرزند مقرّ برادر مقرّ به و پدر او جدّ مقرّ به می باشد و ارث بردن از همدیگر بین آن ها واقع می شود و همچنین بین انساب آن ها بعضی از ایشان با بعضی دیگر. و همچنین است حال اگر «مقرّ به» بالغ باشد و مقرّ را با شرایط مذکور تصدیق نماید. و اگر اقرار به غیر فرزند باشد - حتی اگر فرزند فرزند باشد - پس اگر مقرّ به بزرگ باشد و مقرّ را تصدیق کند یا کوچک باشد ولی بعد از بلوغش او را تصدیق نماید و شرعاً و عقلاً ممکن باشد که راست باشد، از همدیگر ارث می برند در صورتی که آن ها وارث معلوم و محققى نداشته باشند، ولی توارث به غیر آن ها از انسابشان حتی اولادشان تعدی نمی کند. و در صورتی که تصدیق نشود یا وارث محققى وجود داشته باشد که او را تصدیق نکند، نسبی که موجب توارث بین آن ها شود، ثابت نمی شود مگر این که بیّنه بر آن اقامه شود.

مسألة ۱۸. لو أقر بولد صغير فثبت نسبه ثم بلغ فأنكر لم يلتفت إلى إنكاره.

مسألة ۱۸ - اگر به فرزند صغیری اقرار نماید و نسب او ثابت شود، سپس بعد از بلوغ انکار کند، به انکار او توجه نمی شود.

مسألة ۱۹. لو أقر أحد ولدي الميت بولد آخر له و أنكر الآخر لم يثبت نسب المقرّ به، فيأخذ المنكر نصف التركة، و المقرّ ثلثها بمقتضى إقراره، و المقرّ به سدسها، و هو تكمله نصيب المقر و قد تنقص بسبب إقراره.

مسألة ۱۹. اگر یکی از دو فرزند میت، اقرار کند که میت، فرزند دیگری دارد، ولیکن فرزند دیگر میت او را انکار نماید، نسب مقرّ به ثابت نمی شود، پس منکر، نصف ترکه را و مقرّ، به مقتضای اقرارش، یک سوم آن را و مقرّ به یک ششم آن را می گیرد که تتمه سهم مقرّ است که به سبب اقرارش کم شده است.

مسألة ۲۰. لو كان للميت اخوة و زوجة فأقرت بولد له كان لها الثمن و الباقي للولد ان صدّقها الاخوة، و ان أنكروا كان لهم ثلاثة أرباع، و للزوجة الثمن، و باقى حصتها للولد.

مسألة ۲۰ - اگر میت چند برادر و همسری داشته باشد آنگاه این همسر اقرار به فرزندی برای او نماید هشت یک ترکه مال همسر و بقیه مال فرزند است در صورتی که برادران، همسر را تصدیق نمایند. و اگر انکار نمایند آن ها سه چهارم و همسر هشت یک می برد و بقیه حصه زن مال فرزند است.

مسأله ۲۱. لو مات صبی مجهول النسب فأقر شخص بینوته فمع إمكانه و عدم منازع له یثبت نسبه و کان میراثه له.

مسأله ۲۱ - اگر بچه ای که نسبش مجهول است بمیرد، پس شخصی به بنوّت او اقرار نماید و آن ممکن باشد و منازعی نداشته باشد، نسب او ثابت می شود و میراث او مال مقرّمی باشد.

مسأله ۲۲. لو أقر الورثه بأسرهم بدین علی المیت أو بشيء من ماله للغير کان مقبولاً، و لو أقر بعضهم و أنکر بعض فإن أقر اثنان و كانا عدلین ثبت الدین علی المیت، و کذا العین للمقر له بشهادتهما، و ان لم یكونا عدلین أو کان المقر واحداً نفذ إقرار المقر فی حق نفسه خاصه، و یؤخذ منه من الدین الذي أقر به مثلاً بنسبه نصیبه من التركة، فإذا كانت التركة مائه و نصیب کل من الوارثین خمسين فأقر أحدهما لأجنبي بخمسين و کذبہ الآخر أخذ المقر له من نصیب المقر خمسة و عشرين، و کذا الحال فیما إذا أقر بعض الورثه بأن المیت أوصی لأجنبي بشيء و أنکر الآخر، فإنه نافذ بالنسبه إلیه لا غیره.

مسأله ۲۲ - اگر تمام ورثه به دینی بر میت یا به چیزی از مالش برای دیگری، اقرار نمایند قبول می شود. و اگر بعضی از آنان اقرار و بعضی دیگر انکار نمایند، پس اگر دو نفر آنان اقرار کنند و عادل باشند، دین بر میت ثابت می شود و همچنین عین به واسطه شهادت آن ها مال مقرّله می شود. و اگر عادل نباشند یا مقر یکی باشد، اقرار مقر در حق خودش نافذ است و از او مثلاً دینی را که اقرار کرده به نسبت سهمش از ترکه، گرفته می شود، پس اگر ترکه صد باشد و نصیب هر کدام از وارث ها پنجاه باشد، آنگاه یکی از آنان برای اجنبی به پنجاه اقرار نماید و دیگری او را تکذیب کند، مقر له از سهم مقر بیست و پنج می گیرد. و همچنین است حال در جایی که بعضی از ورثه اقرار نمایند که میت برای اجنبی چیزی را وصیت کرده است و بعض دیگر آن را انکار کند، که این اقرار نسبت به مقر نافذ است، نه غیر او.

تنظیم:

رضا چوپانی / کارشناس ارشد حقوق خصوصی

[→ برای عضویت در کانال تلگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←](#)

[→ برای عضویت در خبررسان تلگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←](#)

[→ برای عضویت و پیگیری صفحه اینستاگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←](#)

[→ برای دریافت تازه ترین مطالب، در خبرنامه ایمیلی اختبار عضو شوید ←](#)